

۱۷۹۱۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه داستان‌های کوتاه شاهکار

(۱۳)

داستان کوتاه بخت‌بیاارستانی شماره ۶ -

ویک داستان کوتاه بیگ

نوشته آنتوان چخوف

ترجمه: تیمور قادری

سرشناسه

: چخوف، آنتون پاولوویچ، ۱۸۶۰ - ۱۹۰۴ م.

Pavlovich Chekhov, Anton

عنوان و نام پدیدآور

: داستان کوتاه شرط بندی و چهار داستان دیگر / نوشته آنتوان چخوف؛ ترجمه تیمور قادری.

مشخصات نشر

: تهران : مهتاب، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری

: ۷۶ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

فروست

: مجموعه داستان های کوتاه شاهکار؛ ۱۱.

شابک

: ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۱-۰۵۲-۶

رصد فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتاب حاضر گردآوری و ترجمه از آثار مختلف «آنتوان چخوف» است.

موضوع

: داستان های کوتاه روسی -- قرن ۱۹ م.

موضوع

: Short stories, Russian -- 19th century

شناسه افزوده

: قادری، تیمور، ۱۳۳۷ -، گردآورنده، مترجم

رده بندی کنگره

: ۳ PG ۱۳۹۷ / ۱۱۲

رده بندی دیویی

: ۷۳۳ ۱۹۱

شماره کتابشناسی ملی

: ۱۶۶۲۳۹

نام کتاب: داستان کوتاه بخش بیمارستانی شماره ۶

نویسنده: آنتوان چخوف

گردآوری و ترجمه: دکتر تیمور قادری

ناشر: مهتاب

نوبت چاپ: اول - ۹۸

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۵۱-۰۵۲-۶

تیراژ: ۱۱۰ نسخه

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱. مقدمه: مترجم ۵
۲. بخش بیست و نهم: شماره ۶ آنتوان چخوف ۱۲
۳. ازدواج آلاء: کانون یک کالر ۶۲

www.ketab.ir

۱- مقدمه مترجم

طبیعی است اگر آنتوان چخوف، نویسنده شهیر روسی، بیشتر شخصیت‌های داستانی خود را از میان بیماران، پزشکان و خدمه بیمارستانی برگزیند؛ زیرا خود او در ولله اول یک پزشک چیره‌دست بود؛ که این حرفه را معشوقه و محبوب خود می‌انگاشت.

در داستان دشمنان، پزشک بیمارستانی شماره ۶ - آنیوتا، ... شخصیت‌های اصلی همه پزشکانند. بعد البته که بیماران از اقسام گوناگون به صورت پررنگی حضور دارند.

اما می‌پرسیم چرا بیمارستان؛ پزشکان و پرستاران و بیماران، اینقدر مورد توجه اویند؛ در یک بیمارستان و خدمه و پزشکانش؛ وی یک جامعه بزرگ عهد تزاری را کالبد شکافی می‌کنند. به تعبیری همه چیز از بیمارستان و پزشک و بیمار شروع می‌شود.

آنتوان چخوف، آن‌گونه که از داستان‌هایش می‌بینیم؛ صرفاً یک داستان‌نویس نیست؛ بلکه مردی است که در حوزه فلسفه، عرفان، دین، نیز غور کرده است. شخصیت‌های او در این عرصه بر دو قسم اند؛ اول خردورزان و روشنفکران که صرفاً از طبقه تحصیل کرده نیستند؛ بلکه ژرف اندیشانی هستند، که مدام به آغاز و پایان کارآفرینش می‌اندیشند؛ در اضمحلال و از خود رضایت ندارند؛ و جایگاهی والاتر از آنچه که دارند؛ برای خود آرزو می‌کنند؛ و به تعبیر عام‌تر، به کم قانع نیستند. افسوس جامعه‌ای را می‌خورند که افراد آن در غفلت‌اند و فرو رفته در خواب خرگوشی.

از تحصیل کرده‌ها نیز انتظار نمی‌رود؛ چرا که آنان هم در جامعه‌ای طبقاتی؛ با فاصله‌های وحشتناک طبقاتی؛ به دانشگاه رفته و درس خوانده‌اند؛ کسانی که بیشتر از طبقات اشراف‌زاده و پولدارند؛ و به تنها چیزی هم که کار ندارند؛ همانا خردورزی است؛ و تنها فرق‌شان با توده‌ها؛ آن است که مدرکی و پست سازمانی و مقامی در دستگاه دولتی را یدک می‌کشند؛ و پیوسته اسیر درم‌گرایی‌اند، نه به آغاز نگاهی دارند و نه به انجام فکر می‌کنند؛ بدشان نمی‌آید، که در عرصه دیوان و دفتر یا طب و طبابت پیشرفت کرده و مناصب دیگران را از آن خود سازند؛ رشک و حسد ذاتی‌شان است؛ و هر روز فربه‌تر شدن کارشان.

بیمارستان محل تجمع و آمد بیماران است؛ بیمارانی که اکثراً یا کارگرند یا روستایی. افراد متاهل مرگز یا به بخش شماره ۶ نمی‌گذارند؛ چون آنجا را در حد و شأن خود نمی‌دانند. پس طبیعی است که در این جامعه طبقاتی؛ مستمندان و نیازمندان، به این بیمارستان و به این بخش متوسل شوند.

جالب است که در داستان حاضر؛ نویسنده سه روزه خود را در یک بخش ویژه بیماران روانی به نمایش می‌گذارد؛ جایی که قربانیان همان جامعه طبقاتی بستری‌اند؛ فردی که کارخانه‌اش به یک باره آتش سوخته؛ و یا فردی که در زمان حیات پدرش، درس می‌خواند؛ و از یک رفاه نسبی برخوردار بود؛ و بعد از رفتن پدر، وی درس را کنار گذاشت؛ به سادش کمک کرد؛ و به پست معلمی در یک مدرسه هم رسید؛ اما بعداً از آنجا هم او را اخراج کردند و بالاخره افرادی از این دست؛ که هر کدام به نوعی قربانی جامعه‌ای لجام گسیخته، نابهنجار؛ فرو رفته در فساد اداری و مالی؛ شده‌اند.

اما پزشکان در این بیمارستان، هم خود گونه‌هایی از دانش‌آموختگان جامعه تزاری را به نمایش می‌گذارند.

به طور مثال؛ دستیار پزشک؛ فردی سطحی نگرست؛ که شخصیت اصلی داستان، آندری یفیمیچ، از مصاحبت با او می‌گریزد؛ و یا پزشک جدیدی هم که برای کمک آمده؛ فردی حسود و جاه‌طلب است؛ و پنهان در پی آن است منصبی یفیمیچ را از آن خود سازد.

اما آندری یفیمیچ چگونه پزشکی است، و یا بهتر بگوئیم چگونه شخصیتی دارد. او به لحاظ اندیشه و ژرفای تفکر خود، تافته‌ای جدا بافته است؛ که در میان طبقات تحصیل کرده کسی را هم صحبت خود نیافته است؛ تنها فردی که مصاحب او می‌شود؛ نیرس، اره پست است؛ که او هم همان دردهایی را دارد که یفیمیچ از آن رنج می‌برد. این دو نفر از هم صحبتی با یکدیگر لذت می‌برند؛ هر دو به گذشته درخشان جامعه خود افسوس می‌خورند؛ یعنی از آن جوانمردی‌های گذشته و قدیمی؛ دنبال دیگر نیست؛ از صداقتی که حالا دیگر کیمیا شده است؛ از بلند و گشاده‌نظری که حالا باید با فانوس به دنبال آن گشت و ...

آندری یفیمیچ در سال‌های نخست از مأموریت‌اس، با شور و شوقی تمام فعالیت می‌کند؛ اما به تدریج؛ مصائب بیماران؛ اوضاع خراب بیمارستانی شماره ۶ - او را به سمت یک افسردگی شدید می‌برد؛ از سوی دیگر وی همزبانی هم نمی‌یابد که افکار و دردهایش را برای او بازگوید.

او پیوسته آرزوی هم صحبتی با فرهیختگان آزاده و درد آشنا را می‌کشد؛ و گویی که مقدر نیست، این آرزویش محقق شود؛